



مطالعات تاریخی

مطالعات

محمد مالجو



اداره انجمن آهسته
 و فستق در راه کوهستان سال ۱۳۱۸
 ثبت شده
 در کتابخانه ملی و موزه ملی
 تهران
 شماره ثبت: ۱۳۱۸
 تاریخ ثبت: ۱۳۱۸
 نام ثبت: ۱۳۱۸

خیز خام

کشاکش مستمندان و دیوان سالاران
 از ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۰ در ایران

خیزِ خام

سرشناسه: مالجو، محمد، ۱۳۵۱
عنوان و نام پدیدآور: خیز خام: کشاکش مستمندان و دیوان سالاران از ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۰ در ایران / محمد مالجو
مشخصات نشر: تهران: نشر چرخ، ۱۴۰۱
مشخصات ظاهری: ۴۳۲ ص
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۵۰-۲۹-۱
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: کتابنامه
یادداشت: نمایه
یادداشت: عنوان اصلی: کشاکش مستمندان و دیوان سالاران از ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۰ در ایران
موضوع: ایران--تاریخ--پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۲۰
موضوع: Iran--History--Pahlavi, 1925-1941
رده‌بندی کنگره: DSR۱۴۷۶
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲
شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۹۰۹۴۲۸۱
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیا

محمد مالجو



خیز خام

کشاکی مستمندان و دیوان سالاران
از ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۰ در ایران

نشر چرخ: ناشر کتاب‌های علوم انسانی خانواده‌ی فرهنگی چشمه

خیز خام

- کشاکش مستمندان و دیوان سالاران از ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۰ در ایران -

محمد مالجو

ویراستار: حسن مرتضوی

مدیر هنری: فواد فراهانی

همکاران آمادسازی: فاطمه نادری، منصوره مهدی‌آبادی

چاپ: دلا هو

تیراز: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ اول: بهار ۱۴۰۲، تهران

ناظر فنی چاپ: یوسف اسیرکیان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۵۰-۲۹-۱

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چرخ است.

هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

دفتر مرکزی نشر چشمه (تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰)

تهران، خیابان کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲.

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کریم‌خان (تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶)

تهران، خیابان کریم‌خان زند، نبش میرزای شیرازی، شماره‌ی ۱۰۷.

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کورش (تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۹)

تهران، بزرگراه ستاری شمال، نبش خیابان پیاسپر مرکزی، مجتمع تجاری کورش، طبقه‌ی پنجم، واحد ۴.

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی دانشگاه (تلفن: ۶۶۴۷۹۴۷۰)

تهران، خیابان انقلاب، رویمروی دانشگاه تهران، بین فخر رازی و دانشگاه، پلاک ۱۲۰۶.

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی جم (تلفن: ۲۶۴۵۰۸۷۲)

تهران، نیاوران، جماران، مجتمع تجاری جم سنتر، طبقه‌ی دوم، پلاک ۱۱.

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی بابل (تلفن: ۰۱۱-۴۴۴۲۳۰۷۱-۲)

بابل، خیابان مدرس، نبش مدرس ۲۱، مرکز خرید پلازا، طبقه‌ی سوم واحد ۳۱۱.

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کارگر (تلفن: ۸۸۳۳۳۵۸۳)

تهران، خیابان کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲.

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی دلشدگان (تلفن: ۰۵۱-۳۸۶۷۸۵۸۷)

مشهد، بلوار وکیل آباد، بین وکیل آباد هجده و بیست (بین هفت‌تیر و هنرستان)، پلاک ۳۸۶.

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی رشت (تلفن: ۰۹۰-۲۱۴۹۸۲۸۹)

رشت، خیابان معلم، میدان سرگل، ابتدای کوچه‌ی هفدهم.

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی البرز (تلفن: ۰۲۶-۳۵۷۷۵۰۱)

کرج، عظیمیه، بلوار شریعی، مرکز تجاری فرهنگی مهرادمال، طبقه‌ی پنجم.

تلفن بخش کتاب چشمه: ۷۷۷۸۸۵۰۲

www.cheshmeh.ir

cheshmehpublication

cheshmehpublication

فهرست

۹	سپاس گزاری
۱۱	مقدمه
۳۳	فصل یکم: گاه شماری تغییر، به سوی ۱۳۰۹
۳۴	سال حرکت، سالیان فترت
۳۶	قانون اجرا ناپذیر
۴۱	مساعی نافرجام
۵۱	فصل دوم: کالبد شکافی تغییر، اردیبهشت ۱۳۰۹
۵۲	طرفین منازعه
۵۷	آماج منازعه
۸۲	پی آمدهای منازعه
۹۵	فصل سوم: عسرت در پایتخت، سال ۱۳۱۱
۹۷	پرهیزی از مستمندان
۱۱۱	در سایه بلدیّه
۱۲۶	غربا و آوارگان در تهران
۱۳۵	فصل چهارم: مسکنت در ایالات و ولایات، به سوی پاییز ۱۳۱۶
۱۳۷	عزم برای استقرار عجز در استمرار
۱۵۵	چرخه افتتاح و انحلال در شیراز
۱۶۵	رد پای مستمندان از دهات تا پایتخت
۱۷۲	فصل پنجم: جعبه پاندورای راه سازی، به سوی ۱۳۱۷
۱۷۴	تاریخ تحریف شده راه آهن
۱۸۱	شبکه مویرگی راه های شوسه
۲۰۵	تحرك جغرافیایی مستمندان

۲۱۵	فصل ششم: زنگ خطر در نواحی مرزی، به سوی بهار ۱۳۱۸
۲۱۷	منافذ سپر دفاعی قرنطینه‌ها
۲۳۰	سیستان در کام ویا
۲۳۹	بسط منطق قرنطینه‌سازی
۲۴۴	فصل هفتم: بی‌نویان در نوانخانه، زمستان ۱۳۱۸
۲۴۷	محروم از نوانخانه شیراز: فسا، آباد، جهرم، لنگه
۲۵۲	به سوی نوانخانه اصفهان: قصبه سده
۲۶۰	نوانخانه مشهد
۲۸۱	صدای بی‌صدایان از نوانخانه‌های قم و سبزوار
۲۸۵	فصل هشتم: مستمندان در شهر، به سوی ۱۳۱۹
۲۸۶	سنخ‌شناسی مستمندان در مشهد
۳۱۳	چرا رسیدگی به مستمندان؟
۳۱۹	فاعلیت منفعلانه مستمندان
۳۲۳	فصل نهم: فاعلیت مستمندان در محاق جنگ اروپاییان، به سوی یکم شهریور ۱۳۲۰
۳۲۴	افت درآمد شهرداری‌ها در آتش جنگ
۳۴۱	خوف اشغال مملکت
۳۵۰	افول فاعلیت مستمندان
۳۵۴	پیوست: جداول آماری
۳۸۳	مؤخره
۳۹۲	تصویر اسناد منتخب
۴۰۷	منابع
۴۰۷	اسناد منتشر نشده
۴۱۴	اسناد رسمی دولتی

۴۱۵	اسناد منتشر شده
۴۱۷	مذاکرات مجلس شورای ملی
۴۱۷	خاطرات
۴۱۸	روزنامه‌ها و نشریه‌ها
۴۱۹	منتخب سایر منابع فارسی
۴۲۰	منابع انگلیسی
۴۲۱	نمایه

نیمی از کتاب حاضر را در سال ۱۴۰۰ هنگامی نوشتم که به مدد «بورس تحقیقاتی پرنس دکتر صبار فرمانفرمایان» در مؤسسه بین‌المللی تاریخ اجتماعی، واقع در آمستردام، محقق مهمان بودم. در مؤسسه به حد اعلای مشمول یاری‌های همه‌جانبه تئورج اتابکی قرار گرفتم. خصوصاً اگر نبود گفت‌وگوهای پرشمار درباره کلیات کار پژوهشی‌ام با اتابکی، که از پیش گامان تاریخ‌نگاری اجتماعی نوین در ایران است، نه ایده اولیه فصل نهم در ذهنم شکل می‌گرفت نه ضرورت تلاش برای احتساب تأثیرپذیری‌های سوژه‌های آماج مطالعه‌ام از امر جهانی. لئو لوکاسن، مدیر مؤسسه، در خلال مطالعات تطبیقی‌ام درباره انواع تهی‌دستان اروپایی، خصوصاً کولی‌های هلند طی سده نوزدهم، راهنمای کارگشایی بود، ایضاً یان برمن که افق‌های متمایزی را در مطالعات فقر و مطالعات کار برایم گشود. مارسل فن در لینگن برقراری ارتباط با چند محقق دیگر را در زمینه کاری‌ام تسهیل کرد. هنگام تنظیم روایت انگلیسی قسمتی از فصل هفتم نوشته حاضر برای انتشار در کتابی مجزا، کاوه احسانی نکته‌های سودمندی را بیان کرد که در متن حاضر حتی المقدور

به حساب‌شان آوردم. در صورت‌بندی یکی از حدس‌های کلیدی دربارهٔ مضمونی شبهه‌ناک از مشورت با محمدحسین خسروپناه بهرهٔ فراوان گرفتم که در جای خود اشاره کرده‌ام. گفت‌وگوهایی که گاه پیش از نوشتن برخی فصل‌ها با فروزان افشار داشتم در حین نوشتن برایم بسیار مفید بود، ایضاً گفت‌وگوهایم با فاطمه صادقی که دست‌یابی مستمر به پایگاه‌های دیجیتال نشریه‌های انگلیسی را نیز برایم میسر کرد. آزاده اخلاقی نسخه‌های دیجیتال تعداد زیادی از نشریه‌های فارسی دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ را با گشاده‌دستی در اختیارم گذاشت. در دست‌یابی به اصل سندی یگانه و بی‌نظیر در کتابخانهٔ بانک مرکزی ایران از مساعدت بهزاد لامعی برخوردار شدم. کارکنان سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران در تهران و شیراز و اصفهان و همدان، علاوه بر روال کاری متعارف‌شان، در چند نوبت که متناسب با ضرب‌آهنگ کارم برای رؤیت اسناد بسیار تعجیل داشتم بی‌منت یاری‌ام دادند. آرش آذرنگ کل متن کتاب را خواند و هم از دشواری‌های نوشته‌ام کاست هم نکات ارزشمندی گفت، همچنین حسن مرتضوی که تیزبینی‌هایش در پروراندن روشن‌تر دو مضمون از مضامین کتاب به یاری‌ام آمد. سرانجام نیز متن را فاطمه نادری با ظرافت نمونه‌خوانی کرد و منصوره مهدی‌آبادی با سلیقه صفحه‌آرایی، همراه با زحمات بی‌دریغ فرزانه صدیقی برای آماده‌سازی کتاب و ذوق‌ورزی فؤاد فراهانی در طراحی جلد کتاب. از همه‌شان سپاس گزارم. دلم می‌خواست می‌توانستم از مسئولان آرشیو وزارت امور خارجه نیز تشکر کنم، اما عدم تناسب بین پرشمار روزهایی که در آرشیوشان گذراندم و کم‌شمار اسنادی که تحویلیم دادند مجوز سپاس‌گزاری به من نمی‌دهد.

یازدهم آبان ۱۳۰۴، دو روز پس از خلع سلسله قاجاریه از سلطنت در مجلس شورای ملی و تقریباً شش هفته پیش از تفویض سلطنت به خاندان پهلوی در مجلس مؤسسان، «رضا رئیس حکومت موقتی مملکت و رئیس عالی کل قوا» ضمن ابلاغیه‌ای خطاب به «عموم اهالی ایران اعم از مرکز و ولایات» اعلام کرد: «از تمام مجاهدات و زحماتی که من از بدو امر در حصول مراتب امنیت و تهیه طرق سعادت و عظمت آن مملکت متحمل بوده‌ام دو اصل مهم را سرسلسله سایر مکنونات و عقاید خود قرار داده‌ام.» سپس یکی از آن دو اصل را «تهیه رفاه حال عموم» معرفی کرد. سرانجام افزود: «این دو اصل مهم مدت‌ها و سالیان دراز است که... به فراموشی و متروک ساختن آن تعدد شده است... تمهید وسایل عظمت و ترقی این مملکت بالاخره منوط و مربوط به اِکمال اجراییات همین دو اصل خواهد بود.»^۱ میثاق «تهیه رفاه حال عموم» از کلیدی‌ترین وعده‌ها برای تغییر

۱. وزارت داخله، «ابلاغیه رئیس حکومت موقتی مملکت و رئیس عالی کل قوا به نمره ۷۱۹۱»، ۱۱ آبان ۱۳۰۴، در پرونده شماره ۱۲۰.

اجتماعی در سراسر تاریخ معاصر ایران بوده است. درک دشواری‌های تحقق چنین وعده‌ای برای تغییر اجتماعی هنگامی میسر خواهد شد که، از باب نمونه، با ضرب‌آهنگ اجرای فرمانی برای نوعی تغییر سیاسی نمادین مقایسه شود.

دو هفته از تاج‌گذاری رضاشاه پهلوی نگذشته بود که فرج‌الله بهرامی، رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی، در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۵ فرمان پادشاه تازه بر تخت‌نشسته را به محمدعلی فروغی، رئیس‌الوزرا، ابلاغ کرد: «حسب الامر مطاع مبارک ارواحنا فدا، مقرر شد که تمبرهای صورت احمد میرزا را پست‌خانه به کلی متروک و منسوخ دانسته، مورد استعمال قرار ندهد.»^۱ یازده روز که گذشت، مرتضی قلی بیات وزیر مالیه کابینه فروغی در ۲۹ اردیبهشت اطلاع داد که «حسب المقرر فوراً... از طرف اداره نظمیۀ کلیۀ تمبرهایی که در دفاتر پستی بود توقیف گردید.»^۲

اگر «متروک» سازی تمبر چهره شاه مخلوع بسیار ساده بود، اجرای اصل «متروک» مانده «تهیه رفاه حال عموم»، برعکس، دشواری‌های فراوانی داشت. اولی عزمی برای ایجاد نوعی تغییر سیاسی نمادین بود، دومی در گرو نوعی تغییر اجتماعی. مقتضای اولی فقط صدور و اجرای فرمانی اداری بود، اقتضای دومی وقوع سلسله پرشماری از دگرگونی‌های ژرف اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در سطوح گوناگون محلی و ملی و منطقه‌ای و جهانی. «عموم»، یعنی مردم، به هیچ وجه کلیت همگنی نبودند. تا جایی که به «تهیه رفاه حال» دست کم بخشی از «عموم» برمی گشت، عقب‌نشینی رضاشاه در ۱۶ سال بعد با فرمانی که برای نوع معکوسی از «متروک» سازی صادر کرد حکایت از همین دشواری داشت. یکم شهریور ۱۳۲۰، دو روز پیش از اشغال مملکت توسط قوای نظامی شوروی و انگلستان و حدود سه هفته پیش از استعفای ناگزیر پادشاه، «اراده ملوکانه» از قلم علی سهیلی،

۱. دفتر مخصوص شاهنشاهی، «نامه رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی به ریاست وزرا درباره متروک نمودن تمبرهای احمد میرزا به نمره ۲۶۳۰»، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۵، در مرضیه یزدانی (گردآورنده)، اسناد پست و تلفن و تلگراف در دوره رضاشاه (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اسناد، ۱۳۷۸)، ص ۵۷.

۲. اداره خزانه‌داری کل، «نامه وزیر مالیه به رئیس‌الوزرا به نمره ۷۱۸۵»، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۰۵، در یزدانی (گردآورنده)، اسناد پست و تلفن و تلگراف در دوره رضاشاه، ص ۵۷.

وزیر کشور در کابینه رجب علی منصور، به شهرداران سراسر کشور چنین ابلاغ شد: «به فرمان مطاع مبارک ملوکانه... مسکین خانه و این قبیل بناها در کلیه شهرستان‌ها موقوف و متروک شود و از برنامه‌های ساختمانی شهرداری‌ها نیز حذف گردد.»^۱ تا جایی که برمی گشت به «رفاه حال» ساکنان مسکین خانه‌ها که از مستمندترین مستمندان بودند، رضاشاه در آخرین روزهای پادشاهی اش عمداً فرمان «متروک» سازی اصلی را داد که در آغاز فرمان‌فرمایی اش با تأثیر گفته بود عمداً «متروک» مانده است.

کتاب حاضر در واقع تاریخ‌نگاری بُرشی تاکنون ناشناخته در عصر پهلوی است که با تلاش دولت در تحقق میثاق «تهیه رفاه حال عموم» آغاز می‌شود و با عقب‌نشینی تمام‌عیار دولت از اجرای چنین میثاقی پایان می‌یابد: بُرشی از تاریخ کماکان نانوشتۀ زندگی مستمندترین مستمندان در فاصله زمانی اردیبهشت ۱۳۰۹ تا یکم شهریور ۱۳۲۰.

دشوار بتوان بدون غبار ضخیمی از تردیدها همه مصادیق «مستمندترین مستمندان» را زیر چترِ مفهومی واحد آورد، زیرا چنین پاک‌باختگانی بس متنوع‌تر و متفرق‌تر از حدی بودند که هم‌زمان و یک‌جا بتوان در تور نظری واحدی اسیرشان کرد. اگر تحدید حدود «مستمندترین مستمندان» در قالبِ مفهومیِ یگانه بسیار دشوار است، دست کم می‌توان مصداق‌های واقعی‌شان طی دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ را تکه‌تکه در آینه اسناد تاریخی وصف کرد.

علی‌رضا ۱۸ سال داشت.^۲ اهل کازرون بود، بی‌سواد و بدون اهل و عیال. چند ماهی می‌شد که به تهران آمده بود. مکان معینی نداشت و شب‌ها در شیره‌کش‌خانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها می‌خوابید. در کازرون که اقامت داشت شاگردنجار بود اما از وقتی به تهران رسید گدایی می‌کرد.^۳ متهم شده بود به دزدیدن یک قالب صابون.^۴ حین بازجویی در پاسخ به این پرسش که «مگر

۱. اداره امور شهرداری‌ها، «بخش‌نامه وزارت کشور به شماره ۴۸۶۹۲/۱۸۰۸۶»، ۱ شهریور ۱۳۲۰ در پرونده شماره ۱۱۹.

۲. دایرة استطاق وزارت عدلیه اعظم، «ورقه توقیف علی‌رضا به نمره ۷۰»، ۲۴ حوت [اسفند] ۱۳۰۰، در پرونده شماره ۱۲۲.

۳. اداره نظمیۀ طهران، «ورقه استطاق اکبر [علی‌رضا] به جرم سرقت یک قالب صابون به نمره ۱»، ۲۲ حوت [اسفند] ۱۳۰۰، در پرونده شماره ۱۲۲.

۴. پلیس اوینفرمه، «راپرت سرقت اکبر [علی‌رضا] سارق به نمره ۲۸۱۹»، ۲۳ حوت [اسفند] ۱۳۰۰، در پرونده شماره ۱۲۲.

تو کاسبی دیگری غیر از سرقت نداری؟» گفته بود که «هزارتا گدا گدایی می کنند منم یکی.»^۱ وضع سید حسین نیز با علی رضا فرق چندانی نداشت. سی ساله بود، بی سواد و بیکار.^۲ قبلاً رعیتی می کرد در قریه شهریار اما بعداً به تهران آمده بود و شب ها در قهوه خانه سبزه میدان می خوابید.^۳ حین گدایی از خانه ای به سرقت طشتی مسی متهم شد.^۴ فقط اواخر استنطاق بود که سرقت را گردن گرفت: «من تابه حال از این کارها نکردم شیطان گولم زد این کار را کردم من سید اولاد پیغمبر را زودتر خلاص بکنید که من در محبس در شرف موت می باشم که برای یک طشت نمیرم.»^۵ فتح الله نیز نوزده ساله بود، ساکن اصفهان و شاگرد بقال. پاسبان به جرم تکدی جلبش کرده بود و کارش سرانجام به نوانخانه کشید. مادرش مدعی بود «این پسر هیچ زمان نه ولگرد بوده و نه تکدی نموده.»^۶ برخلاف این سه جوان، میرزا محمد پوریان اهل شیراز گرچه در پیرانه سری به عسرت افتاده بود گویا نشانه ای از تکدی بروز نداده بود. به والی فارس نوشت: «سال های سال مشغول مستخدمی محاسب کارگاه بوده و حال هفت سال است بمناسبت پیری و تحلیل قوای اربعه و نداشتن معلومات جدید کسی چاکر را در کار نه برده منزوی و خانه نشین شده هر چه از خانه و اساسیه داشتم در ارض این مدت فروخته و گزران کرده^۷ دیگر راه بردار بجایی نیستم.»^۸ اما مشهدی زین العابدین بر اثر مال باختگی واقعاً به تکدی افتاده

۱. «ورقه استنطاق دیوان خانه عدلیه درباره علی رضا، بدون نمره»، ۲۳ حوت [اسفند] ۱۳۰۰، در پرونده شماره ۱۲۲.

۲. اداره نظمیة طهران، «ورقه استنطاق سید حسین به جرم سرقت یک طشت مسی، بدون نمره»، ۱۵ حوت [اسفند] ۱۳۰۰، در پرونده شماره ۱۳۲.

۳. دایرة استنطاق وزارت عدلیه اعظم، «ورقه توقیف سید حسین به نمره ۶۷»، ۱۵ حوت [اسفند] ۱۳۰۰، در پرونده شماره ۱۳۲.

۴. پلیس اونفرمه، «راپرت سرقت سید حسین به نمره ۴۰۵۱»، ۱۵ حوت [اسفند] ۱۳۰۰، در پرونده شماره ۱۳۲.

۵. «ورقه استنطاق دیوان خانه عدلیه درباره سید حسین، بدون نمره»، ۱۵ حوت [اسفند] ۱۳۰۰، در پرونده شماره ۱۳۲.

۶. فرمانداری اصفهان، «رونوشت عریضه ریاب سلطان به فرمانداری اصفهان، بدون نمره»، ۱۵ دی ۱۳۱۹، در پرونده شماره ۹۴.

۷. هم اغلاط دیکته ای و دستوری و هم حتی رسم الخط مطالب منقول از عریضه های مردمی را در بیش تر نمونه ها حفظ کرده ام، مگر نمونه هایی که به نظم می رسید اتخاذ چنین رویه ای درباره شان اهمیتی ندارد. برعکس، رسم الخط ناهمگن مطالب منقول از اسناد رده های گوناگون دیوان سالاران را غالباً حفظ نکرده ام و مشخصاً معیارهای امروزی را، بنا بر سلیقه خودم، بنا قرار داده ام. غلط های املائی شان را کاملاً و غلط های دستوری شان را عمدتاً رفع کرده ام.

۸. «عریضه میرزا محمد پوریان به والی فارس به نمره ۵۹۶۶»، ۱۸ مرداد ۱۳۱۴، در پرونده شماره ۸۶.

بود. پیرمردی بود بی بضاعت از اهالی قریه کمر در حوالی بجنورد که معاش خود را از یک رأس الاغ تأمین می کرد تا این که الاغ را یکی از کارکنان اداره شوسه روزی دو قران کرایه کرد اما نه مبلغ کرایه را پرداخت نه الاغ را به صاحبش برگرداند. زین العابدین هم برای امرار معاش در قریه کمر به تکدی افتاده بود.^۱ اگر زین العابدین به سبب از دست دادن وسیله معاشش گدایی می کرد، سیده خانم به همراه سه فرزند و شوهرش محمد سرائی، به سبب دورافتادگی از موطن اصلی شان در پی کار و نان، انگار در شرف تشبث به تکدی بود. ابتدا از سراب به تبریز و سپس به لطف آباد و سرانجام به مشهد رفته بودند. به نوشته سیده خانم، «شوهرم مشغول عملگی بوده خیلی به سختی با سه نفر فرزندم گذران می نمودم... شوهر کمینه هم پیرمرد از کارمانده است.» سیده خانم از فرماندار تقاضای دریافت «کرایه و خرجی راه» برای بازگشت به ولایت خودشان را داشت تا «به اتفاق شوهرم و سه نفر بچه حرکت کرده برویم و از این بدبختی و گرسنگی مشهد نجات بیاییم.»^۲ در همان شهر شوهر مریم کارگر شهرداری بود و دو سال قبل زیر اتومبیل رفته و درگذشته بود. مریم به شهردار نوشت که «بی کس و پریشان با چند نفر بچه سرگردان مانده...»^۳ است. حتی همین مختصر اطلاعات برجامانده از زندگی مریم نیز درباره زندگی علی باقی نمانده است جز این که «مرض حُلق» و «قانقاریای انگشتان پا» داشت و در دارالمجانین مشهد ساکن بود.^۴ اطلاعات بالنسبه بیش تری درباره نرگس خاتون بر جای مانده است. پس از فوت والدینش به ناچار سرپرستی چهار همشیره صغیر و صغیره اش را بر عهده گرفته بود. یکی از پسر بچه ها در دکان نمد مالی با روزی ده شاهی شاگردی می کرد و یکی از دختر بچه ها مدرسه می رفت. دو بچه دیگر نیز طفلی بیش

۱. وزارت فلاح و تجارت و فوائد عامه، «سواد قسمتی از راپرت کمیسر سرحدات بجنورد به نمره م - ۳۹»، بی تا (علی القاعده حوالی تابستان ۱۳۰۹)، در پرونده شماره ۱۶۲.

۲. فرمانداری مشهد، «رونوشت عریضه بانو سیده زوجه محمد سرائی به فرماندار مشهد، بدون شماره»، ۳ آبان ۱۳۱۸، در پرونده شماره ۱۰.

۳. شهرداری مشهد، «رونوشت عریضه مریم به شهرداری مشهد، شماره ۴۰۵۳»، ۲۲ مرداد ۱۳۱۸، در پرونده شماره ۱۰.

۴. بلدیه مشهد، «نامه پزشک دارالمجانین مشهد درباره یکی از ساکنان دارالمجانین، بدون نمره»، ۱۲ اسفند ۱۳۰۸، در پرونده شماره ۱۲۳.

نبودند. طولی نکشید که نرگس خاتون از ادارهٔ بلدیهٔ شیراز خواست که همشیره‌هایش را در «دارالمساکین» نگه دارند چون به یک سبزی فروش تنگ دست شوهر کرده بود و حالا حتی در امرار معاش جمع دونفرهٔ خودشان نیز وامانده بودند.^۱ نصرت عیال مرحوم جواد پاسبان، برعکس، قلباً نمی‌خواست هفت بچهٔ قدونیم‌قد خود را به دارالایتام بفرستد اما عاجز از تهیهٔ نان شب‌شان بود. در همان شیراز نوشت: «خدا می‌داند روانداز و زیرانداز ندارم و بچه‌های صغیر بی‌پدر... از سرما مثل جوجهٔ مرغ تا صبح می‌لرزند و... دو شب است نان گیر بچه‌هایم نمی‌آید. نهایت درجه در عسرت و مضیقه گرفتارم. غریب این مملکت هم می‌باشم هیچ کس را هم ندارم که به من لقمهٔ نانی همراهی کند.»^۲ عزم نصرت خانم برای فرستادن اطفال خویش به دارالایتام ناچاراً جزم بود اما رضوان نصیرپور، که تازگی بیوه شده بود، سر دوراهی روانه کردن دو طفل صغیرش به «پرورشگاه یتیمان» یا مرگ اجتناب‌ناپذیرشان از گرسنگی قرار داشت. با نهایت درماندگی در شیراز نوشت: «هیچ کس نیست از آن‌ها نگه‌داری کند و من هم ناامید هستم و هیچ کس هم با دو بچه مرا راه نمی‌دهد خدمتکاری کنم و لقمهٔ نانی عایدم شود... اگر ممکن است جزئی مخارجی برای آن‌ها معین فرماید تا آن‌که آن‌ها را... نگه‌داری کنم... و چنان‌چه ممکن نیست امر و مقرر فرماید که آن‌ها را به پرورشگاه یتیمان ببرند... که در سر سیاه زمستانی از سرما و گرسنگی تلف نشوند زیرا که نه آشیانه دارند که مسکن کنند و نه خوراکی که معاش کنند.»^۳ اطفال صغیر رضوان اگر نه به «پرورشگاه یتیمان» راه می‌یافتند و نه از گرسنگی می‌مردند چه‌بسا چند سال بعد به عاقبت دو پسر بچهٔ بی‌نوابی دچار می‌شدند که مأمور یکی از کلاتری‌های شیراز بازجویی‌شان کرد: «غلام ده‌ساله که قبلاً پدرش در تبریز مادرش را مطلقه نموده و طفل مذکور به همراهی مادرش به شیراز آمده و فعلاً از محل سکنای

۱. بلدیهٔ شیراز، «نامهٔ شهردار شیراز به ادارهٔ ایالتی فارس به نمرهٔ ۸۵۲۵»، ۱۱ اسفند ۱۳۱۴، در پروندهٔ شمارهٔ ۸۶.

۲. «عریضهٔ نصرت عیال جواد پاسبان به استاندار جنوب، نمرهٔ ورود به دفتر ادارهٔ کابینهٔ ایالتی فارس ۱۴۲۴»، ۲ بهمن ۱۳۱۶، در پروندهٔ شمارهٔ ۱۱۵.

۳. «عریضهٔ رضوان نصیرپور به استاندار جنوب، نمرهٔ ورود به دفتر ادارهٔ کابینهٔ ایالتی فارس ۱۲۸۲۳»، ۱۱ دی ۱۳۱۶، در پروندهٔ شمارهٔ ۱۱۵.

مشارالیه بی اطلاع است و رضا ده ساله که پدرش متوفی و از آدرس مادرش بی اطلاع است.^۱ اما عجزه نجف آباد داستان دیگری داشتند. نعمت الله که عیالی پابه ماه و دختر بچه ای سه ساله داشت از هر دو چشم نابینا بود و با گدایی گذران می کرد، ایضاً محمد که متأهل بود و دچار فلج کامل در سمت چپ بدن. رضاقلی نیز که دست راستش فلج بود و زن و دو بچه داشت معاش خانواده را با تکدی تأمین می کرد. به همین قیاس نیز سید حسین با ۳۳ سال سن که از هر دو پا فلج بود و نه زن داشت و نه بچه.^۲ همه گدایان ضرورتاً عاجز نبودند. زلیخا و کبری دو خواهر تن درست بودند که، بنا بر ادعای بخشدار داراب، «به نام این که چون سیده هستیم و کسی مزاحمت از ما نخواهد کرد از سابق تا به حال تکدی را پیشه خود قرار داده و از طرفی هم چون به حالت اجبار تقاضای مساعدت مالی از اشخاص دارند به این جهت عده ای از سوء رفتار آنان ناراضی و اظهار نگرانی می نمایند.»^۳

این ها پاک باختگانی بودند کم شمار از پر شمار گدایان و ولگردان و عجزه و ارامل و بی نوایان و بی خانمانان و در راه ماندگان و بیکاران فقیر و یتیمان بی کس و مجانبین بی سرپناه و کوچندگان تهی دست و سالمندان بی چیز و از کار افتادگان بی بضاعت. چنین اشخاصی را طی دهه های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ دیوان سالاران و اعضای طبقات اجتماعی فرادست غالباً «متکدیان و ولگردان» می نامیدند، بی آن که اصطلاحاتی از این دست بر تنوع فراوان شان هیچ پرتو روشنی بیفکنند. هر چه بودند و هر چه نامیده می شدند از مستمندترین مستمندان مملکت بودند که بنا بر حکم قانون به درجه های گوناگون می بایست مشمول حدی از رسیدگی های دیوان سالاران می شدند. جامعه ایران به مقطعی رسیده بود که، به وام از اصطلاحات یک

۱. شهربانی ایالتی فارس، «نامه رئیس شهربانی استان فارس به اداره استانداری جنوب به نمره ۱۲۲۴۳ - ۱۱۲۱۱»، ۲۳ دی ۱۳۱۶، در پرونده شماره ۱۱۵.

۲. شهرداری نجف آباد، «صورت عاجزین نجف آباد، بدون نمره»، بی تا (احتمالاً اواخر سال ۱۳۱۷)، در پرونده شماره ۹۴.

۳. استانداری هفتم، «رونوشت گزارش اداره بخشداری داراب درباره شکایت زلیخا و کبری به نمره ۳۷۴۵»، ۱۳ بهمن ۱۳۱۸، در پرونده شماره ۱۲۶.

نمایش نامه نویسی عصر رضاشاه، «کیسه فتوت»^۱ جمع «ارباب مروت»^۲ دیگر به هیچ وجه کفاف مهار مسئله مستمندی را نمی داد. بلدیه ها می بایست میدان دار می شدند.

چرا دیوان سالاران به مستمندترین مستمندان رسیدگی می کردند؟ رسیدگی های دیوان سالاران به مستمندترین مستمندان طی دهه ۱۳۱۰ چه کم و کیفی داشت؟ در پایتخت چگونه بود و در ولایات چگونه؟ چرا طی دهه ۱۳۱۰، به رغم افزایش تعداد بلدیه ها در واحدهای محلی گوناگون که اصلی ترین متولی رسیدگی به مستمندترین مستمندان بودند، مستمر بر تعداد چنین اشخاصی در شهرهای بزرگ افزوده می شد؟ چه عاملیت ها و فاعلیت هایی در کم و کیف رسیدگی دیوان سالاران به مستمندترین مستمندان طی دهه ۱۳۱۰ نقش داشتند؟ پدیده مستمندی طی این دوره دچار چه نوع دگردیسی هایی شد؟ چرا دیوان سالاران در مقطعی بیشترین حد از رسیدگی ها به مستمندترین مستمندان را در دستورکار قرار دادند؟ چرا رسیدگی ها در مقطعی دیگر به حسیضی تاریخی نزول کرد؟ در خلال تلاش برای یافتن پاسخ هایی به پرسش های فوق به تدریج هشت فرضیه در هم تنیده شکل گرفت که استخوان بندی روایت تحلیلی ام را تشکیل می دهند.

یکم. بازنگری بنیادی «قانون بلدیه» در سال ۱۳۰۹ لولاهایی را شکل داد که تاریخ کشاکش مستمندان و دیوان سالاران طی دهه ۱۳۱۰ حول شان می چرخید. قانون بلدیه ۱۳۰۹ بلدیه ها را از یک سو به خودکفایی مالی و اقتصادی ملزم کرد و از دیگر سو سرخ تصمیم گیری های اداری و سیاسی شان را به دست وزارت داخله داد. بلدیه ها، از یک سو، برای تأمین مالی مخارج خودشان، از جمله مخارج مرتبط با جمع آوری و نگهداری «متکدیان و ولگردان»، می بایست بدون اتکا به بودجه مملکتی فقط بر درآمد حاصل از اخذ عوارض محلی تکیه می کردند و، از سوی دیگر، فرمان های مکرر

۱. افراسیاب آزاد، «نسخه دست نویس نمایش نامه "گدای متول" نگارش در سال ۱۳۱۰»، ص ۶، در پرونده شماره ۱۵۷.

۲. همان، ص ۴.

وزارت داخله را به اجرا می‌رساندند، از جمله فرمان‌های جمع‌آوری و نگهداری «متکدیان و ولگردان».

دوم. الزام بلدیه‌ها به اتکای مالی بر منابع محلی شان برای بلدیۀ پایتخت چندان دردسرساز نبود، البته فقط مشروط به شرطی که طی دهۀ ۱۳۱۰ سال به سال تحقق‌ناپذیرتر می‌شد. اگر کوچ مستمندان از ولایات به پایتخت رخ نمی‌داد، بلدیۀ تهران قادر می‌بود جمعیت مستمند بومی پایتخت را، متناسب با عسرت زمانه در اقتصادی رشدنیافته، زیر چتر حمایتی ولو حداقلی خود قرار دهد. اما کوچ مستمر مستمندان به تهران باعث شده بود که پایتخت‌نشینان همواره شاهد حضور «متکدیان و ولگردان» در معابر و شوارع شهر باشند. چنین جمعیتی در پایتخت به «غربا و آوارگان» شهرت یافته بودند. در پی موجی از «غربا و آوارگان» که مدتی پس از کوچ نهایتاً در خیل مستمندان پایتخت حل می‌شدند، موج دیگری از «غربا و آوارگان» می‌رسیدند. اعضای جمعیت «غربا و آوارگان» تغییر می‌کردند اما گروه «غربا و آوارگان» در حیات اجتماعی پایتخت کمابیش همواره پابرجا بود. جمعیت «غربا و آوارگان» پایتخت از سرریز مستمندان ولایات سرچشمه می‌گرفت.

سوم. طی دهۀ ۱۳۱۰ مستمندان دهات و قصبات و ولایات در تله‌ای ساختاری افتاده بودند که بر اثر اجرای قانون بلدیۀ ۱۳۰۹ در بستر نوعی نظام اقتصادی رشدنیافته بر فراز سرشان شکل گرفته بود. کسر غالباً نامعلومی از مستمندان بر اثر درماندگی مطلق از محیط‌های مألوف زادگاه‌شان در دهات و قصبات و شهرستان‌های کوچک به محیط‌های نامألوف مقصدشان در شهرهای بزرگ مملکت راهی می‌شدند و به جمع پیشاپیش حاضری از پراکندگان پاک‌باخته در شهرهای بزرگ می‌پیوستند. حیات اقتصادی و اجتماعی شان در این مسیر از شبکۀ حمایتی ولو نابسندۀ خویشان و آشنایان زادگاه مبدأ حرکت‌شان به درجات گوناگون می‌گسیخت اما دست کم تا مدت‌ها در شبکۀ اقتصادی و اجتماعی جغرافیای مقصدشان نمی‌تید. با فاصله‌گیری هر چه بیش‌تر از محیط‌های کوچک زادگاه‌شان و تقرب فزون‌تر به محیط‌های بزرگ مقصدشان از محذوریت‌های اجتماعی شان

برای مبادرت به کردارهای نامتعارف، از جمله تکدی و ولگردی در زیر فشار طاقت فرسای درماندگی، نیز متناسباً کاسته می شد. جلوه مستمندی شان دقیقاً در همین گذار بود که دچار دگردیسی می شد. تحمل نامرئی عسرت در محیط های پراکنده زادگاه شان به تکدی و ولگردی مرئی در وضعیت درماندگی مطلق در محیط های متراکم شهرهای بزرگ مملکت جای می سپزد. نه فقر در مناطق روستایی به خودی خود بلکه جابه جایی جغرافیای فقر در خلال چنین گذاری بود که از نگاه دیوان سالاران عملاً وجود مستمندترین مستمندان را به معضلی اجتماعی بدل می کرد. در عین حال، نوع توازن قوا در ولایات به زیان مستمندان بومی و غیربومی در بهترین حالت فقط سهمی ناکافی از عواید بلدیۀ شهر را برای رسیدگی به مستمندان باقی می گذاشت. تخصیص منابع مالی بیش تر برای رسیدگی به مستمندان را نه مسئولان بلدی ایالات و ولایات از محل عوارض بلدی پذیرا می شدند نه دیوان سالاران پایتخت نشین از محل بودجه مملکتی. وانگهی، وابستگی اداری و سیاسی بلدیہ های ولایات به وزارت داخله نیز صدور مکرر فرمان های پایتخت خطاب به مسئولان شهری در ایالات و ولایات را برای جمع آوری و نگه داری «متکدیان و ولگردان»، با تکیه صرف بر عواید بلدیۀ شهر، در پی داشت. معضل در شهر بزرگ بر اثر فعل و انفعالاتی رخ می داد زائیده سطح ملی نه محلی اما، به حکم قانون بلدیۀ ۱۳۰۹، می بایست فقط از محل عوایدی برآمده از سطح محلی نه ملی مهار می شد. فشار برآمده از تنگنای بلدیہ های ایالات و ولایات نهایتاً مستقیم به «غربا و آوارگان» انتقال می یافت. بخشی از «غربا و آوارگان» شهرهای بزرگ زیر فشار مستمندی نهایتاً به سوی پایتخت سرریز می شدند، موجی از پی موجی دیگر.

چهارم. آن چه هم بر ابعاد و هم بر تعداد چنین امواجی می افزود، رشد فزاینده درجه تحرک جغرافیایی مستمندان طی دهه ۱۳۱۰ بود ناشی از گسترش نسبی انواع جاده های شوسه و ازدیاد نسبی وسایل حمل و نقل و تقلیل هزینه جابه جایی در جغرافیای مملکت که تا حد زیادی محصول اجرای همان قانون بلدیۀ ۱۳۰۹ در زمینه محروم سازی بلدیہ ها از بخش اعظم درآمدهای حاصل از اخذ مالیات راه به نفع عملیات راه سازی و راه داری طی دهه ۱۳۱۰

بود. پیش‌ترها نقاط گوناگون کشور بر اثر کمبود راه‌های شوسه به اصطلاح از هم دورتر بودند اما مسیر مستمندان برای رسیدن از روستا یا شهر مبدأشان به شهر مقصدشان طی دهه ۱۳۱۰ سال به سال هر چه «کوتاه‌تر» و هموارتر می‌شد. افزایش درجه تحرک جغرافیایی مستمندان طی دهه ۱۳۱۰ به تدریج شکل جدیدی از مستمندی مستمندان را رقم زد. فقر عمومی اما نامتمرکز مستمندان پراکنده در دهات و قصبات به مستمندی گسترده اما متمرکزشان در شهرها جای سپرد با خصلتی هر چه مرئی‌تر. از نگاه دیوان سالاران عمدتاً نه فقر در دهات و قصبات بلکه مرئیت فقر در شهرها معضلی اجتماعی به حساب می‌آمد.

پنجم. جاده‌های شوسه بیش‌تر و بهتری که طی دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ ساخته شدند نه فقط «متکدیان و ولگردان» بلکه بیماری‌های مسری احتمالی‌شان را نیز در قیاس با گذشته‌ها خیلی سهل‌تر و سریع‌تر از شهری به شهر دیگر انتقال می‌دادند. خطر ابتلای «متکدیان و ولگردان» به بیماری‌های مسری در قیاس با بسیاری از سایر اقشار و گروه‌های اجتماعی به مراتب بیش‌تر بود، آن هم به واسطه سطح زندگی به مراتب پایین‌ترشان. «متکدیان و ولگردان» با تحرک اجتناب‌ناپذیری که در کوی و برزن شهرها داشتند یکی از منابع سرایت بیماری‌های مسری در هنگامه بروز و شیوع‌شان در این یا آن نقطه از مملکت به حساب می‌آمدند. چنین خصلتی نزد «متکدیان و ولگردان» در پیوند با افزایش تحرک جغرافیایی‌شان طی دهه ۱۳۱۰ بر مخاطره امحای دست‌آوردی می‌افزود که ایران تقریباً از آغاز دهه ۱۳۰۰ کسب کرده بود: مهار خطر رخنه بیماری‌های همه‌گیری چون وبا و طاعون به داخل مملکت که با استقرار سازوبرگ‌های قرنطینه در نواحی مرزی کشور میسر شده بود. با این حال، منافذ فراوانی که در سپر دفاعی قرنطینه‌های نواحی مرزی همواره وجود داشت مخاطره ورود بیماری‌های همه‌گیر از این یا آن مرز و سپس شیوع‌شان در پهنه‌های وسیعی از کشور را هرگز به تمامی منتفی نمی‌کرد. اکنون در اواخر دهه ۱۳۱۰ جمعیت متحرک مستمندترین مستمندان به واسطه دسترسی به جاده‌های بهتر و بیش‌تر به سهم خودشان دوباره بر ابعاد چنین مخاطره‌ای می‌افزود. تلاش برای رفع همین مخاطره

بود که به اجرای مجموعه‌ای از سیاست‌های اصلی و فرعی برای جلوگیری از سرایت بیماری‌های همه‌گیر به پهنه‌های گسترده‌تر مملکت انجامید، از جمله بسط منطق قرنطینه‌سازی از قلمرو متعارفش در نواحی مرزی به قلمرو جدیدی در قالب جمع‌آوری و نگهداری «متکدیان و ولگردان» در سراسر شهرهای کشور به طور هم‌زمان که تلاشی بود برای کاهش درجه تحرک جغرافیایی مستمندترین مستندان بین شهرها و کاستن از ترددشان درون شهرها.

ششم. تا پیش از تابستان ۱۳۱۸ مسئولان شهری در شهرهای گوناگون بارها و بارها جمع‌آوری «متکدیان و ولگردان» را در دستورکار قرار داده بودند، اما همیشه بدون پیوند با یکدیگر و بی‌هیچ فرمان سراسری مؤثری که از پایتخت صادر شده باشد. صرف‌نظر از چند تلاش نافرجام، نخستین بار در تابستان ۱۳۱۸ بود که وزارت کشور در بخش‌نامه‌ای سراسری که همه شهرها را هم‌زمان آماج قرار می‌داد فرمان هم‌آهنگ مؤثری برای جمع‌آوری «متکدیان و ولگردان» از سطح شهرهای سراسر کشور صادر کرد. خواسته پایتخت برای جمع‌آوری «متکدیان و ولگردان» را برخی واحدهای محلی عملاً نادیده گرفتند، برخی فقط تا حد ناچیزی تحقق بخشیدند، برخی نیز عمدتاً نصفه‌نیمه به اجرا رساندند. شکست نسبی در تحقق فرمان وزارت کشور طی دومین نیمه سال ۱۳۱۸ عملاً به برنامه‌ریزی برای اعمال تغییر محسوسی در بودجه مستمندنوازانه شهرداری‌های بسیاری از واحدهای محلی برای سال ۱۳۱۹ انجامید. نقطه اوج خیز دیوان‌سالاران برای جمع‌آوری و نگهداری مستمندترین مستندان در همین لحظه تاریخی بود.

هفتم. در تکوین خیز شهرداری‌ها برای سال ۱۳۱۹ فقط دیوان‌سالاران نبودند که فاعلیت داشتند. مستندان نیز نادانسته از خود حدی از فاعلیت نشان می‌دادند آن هم به ترتیبی بس پیچیده. خطر آفرینی بیماری‌های مسری «متکدیان و ولگردان» برای سلامت شهرنشینان به واسطه ترددشان در کوی و برزن شهرها، خدشه‌رسانی به حیثیت ملی با جذب نگاه خیره‌خارجیان به جلوه‌های زندگی رقت‌بارشان در فضاها و شهرها، مزاحمت آفرینی برای

شهرنشینان از طریق تکدی و ولگردی در کوچه‌ها و خیابان‌ها و میدان‌های شهرها، محروم‌سازی مملکت از ظرفیت نیروی کارشان در فعالیت‌های اقتصادی به واسطه زندگی روزمره بطالت‌آلودشان، احتمال بزهکاری‌شان بر اثر معاش همواره معطل مانده‌شان، جملگی، پی آمدهای صرف حضور «متکدیان و ولگردان» در شهرها بودند. از نگاه دیوان‌سالاران نه حضور مستمندان در زندگی شهری بلکه پی آمدهای مترتب بر حیات «متکدیان و ولگردان» در شهرها معضل‌آفرین بود. هر مستمندی ضرورتاً گدا یا ولگرد نبود. شمار «متکدیان و ولگردان» هر چه بود از شمار مستمندان در شهرها خیلی کم‌تر بود. اما بسیاری از مستمندان را دیوان‌سالاران و اعضای طبقات فرادست به چشم «متکدیان و ولگردان» می‌دیدند. طی دهه ۱۳۱۰ هنوز خط ساحلی مستمندان «متکدی یا ولگرد» از دریای پهناور کلیت مستمندان چندان تشخیص‌پذیر نبود. بسیاری از مستمندان، از این منظر، در نگاه دیوان‌سالاران و اعضای طبقات فرادست اجتماعی همواره نشانی از نشان‌های «متکدیان و ولگردان» را داشتند. فاعلیت مستمندان پرشمار در واداشتن دیوان‌سالاران برای رسیدگی به زندگی رقت‌بارشان مشخصاً از همین فقدان خط فاصل روشن سرچشمه می‌گرفت. پرشماری مستمندان چه بسیار اوقات که به صورت پرشماری «متکدیان و ولگردان» تجلی می‌یافت. تعداد پرشمار مستمندان بر این مبنا بود که شالوده فاعلیت‌شان را رقم می‌زد. فاعلیت داشتند چون حضور پررنگ‌شان در خیابان‌ها دیوان‌سالاران را به رسیدگی به وضعیت نکبت‌بارشان وامی‌داشت، ولو در سطحی حداقلی و نامکفی. اما فاعلیت‌شان به غایت منفعلانه بود چون فقط از صرف واقعیت عریان مستمندی‌شان نشئت می‌گرفت، بدون تکیه بر هرگونه رهبری و ایدئولوژی و تشکل و کنش دسته‌جمعی.

هشتم. طی دهه ۱۳۱۰ مستمندان در بهترین حالت فقط در اوضاع سیاسی عادی می‌توانستند فاعلیت داشته باشند نه در شرایط اضطراری و پرالتهاپ سیاسی. ایران از اواخر تابستان ۱۳۱۸ با آغاز جنگ در اروپا تدریجاً به سوی شرایط اضطراری حرکت کرد و با گسترش پهنا و تعمیق ژرفای جنگ در اروپا به اوج شرایط اضطراری رسید. فاعلیت منفعلانه

مستمندان که طی دومین نیمه سال ۱۳۱۸ خیزی به سوی برنامه‌ریزی برای اعمال تغییر محسوسی در بودجه شهرداری‌های بسیاری از واحدهای محلی را رقم زده بود از اوایل بهار ۱۳۱۹ بر اثر گسترش شعله‌های آتش جنگ در اروپا ابتدا به میانجی کاهش درآمد اکثر شهرداری‌ها و سپس غلبه خوف اشغال مملکت با سرعت رو به افول گذاشت و در آستانه اشغال ایران توسط قوای بیگانه در اوایل شهریورماه ۱۳۲۰ به حضيض تاریخی‌اش رسید. فاعلیت منفعلانه مستمندان در خلال تأثیرپذیری از امر جهانی برآمده از پی‌آمدهای جنگ اروپاییان نهایتاً به تمامی بی تأثیر شد. در هنگامه‌ای که مملکت در شرایط اضطرابی به سر می‌برد، مستمندان به هیچ وجه فاعلیت نداشتند.

زندگی مستمندترین مستمندان در ایران دهه ۱۳۱۰ کماکان جعبه سیاهی است که زمانی باید گشوده شود. با آن زمان، اگر اصلاً روزی فرابرسد، هنوز خیلی فاصله داریم. کتاب حاضر فقط جنبه‌هایی از زندگی‌شان طی دهه ۱۳۱۰ را در کانون توجه قرار می‌دهد: کشاکش مستمندان و دیوان‌سالاران، درجه کام‌یابی یا ناکامی دیوان‌سالاران در اجرای وعده تهنیه رفاه حال مستمندترین مستمندان، شناسایی فاعلان انسانی چنین کام‌یابی‌ها یا ناکامی‌هایی، پی‌آمدهای نامنتظره عملکرد سوزده‌های تغییر در هر دو سویه فرادست و فرودست چنین کشاکشی.

در خلال برگزیدن چنین جنبه‌هایی از زندگی مستمندترین مستمندان به خوبی واقف بودم که سازی کوک کرده‌ام مخالف با سنت مسلط تاریخ‌نگاری درباره ایران دهه ۱۳۱۰ که انواع کام‌یابی‌ها و ناکامی‌ها در قلمروهای گوناگون جامعه طی دوره پادشاهی رضاشاه پهلوی را بیش از هر کس و هر چیز به شخص پادشاه نسبت می‌دهد. مظاهر چنین سنتی را می‌توان در تاریخ‌نویسی‌ها و خاطره‌نویسی‌های اکثر رجال وقت جست.

سعید نفیسی مورخ رسمی دوره پهلوی، که در سال ۱۳۱۳ مأمور «تدوین و تألیف تاریخ دوران شهریارِ آن شاهنشاه»^۱ شده بود، در اواخر

۱. سعید نفیسی، تاریخ معاصر ایران: از چهارم اسفندماه ۱۲۹۹ تا بیست و چهارم شهریورماه ۱۳۲۰ (تهران: کتاب‌فروشی فروغی، ۱۳۴۵)، ص ۱۹۱.

عمر با انتساب همه دگرگونی‌های مثبت به شخص رضاشاه نوشت: «مرد بزرگ آن کسی است که طرز فکر جامعه و جزئیات زندگی مردم را تغییر دهد و در همه شئون بهبودی فراهم سازد و بنیادی در زندگی بگذارد که همه چیز آن با آن چه بوده است فرق داشته باشد و نه تنها در کلیات بلکه در جزئیات زندگی نیز اصلاحات کند... بدین جهت است که باید اصلاحات اجتماعی شاهنشاه [رضا] پهلوی را از مهم‌ترین مراحل دوره شهریاری وی دانست.»^۱ علی دشتی از وکلای مجلس در دهه ۱۳۱۰ نیز با ارائه «فهرست دقیق و کامل سازندگی» های رضاشاه تقریباً همه تحولات مثبت دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ را مستقیماً و انحصاراً «خدمات این مرد بزرگ»^۲ برشمرد. ارزیابی‌های نفیسی و دشتی به ترتیب در دهه‌های چهل و پنجاه خورشیدی هنگامی به انتشار رسیدند که هنوز خودشان در حیات بودند و پهلوی‌ها بر مصدر قدرت. اما نوشته‌های آن دسته از رجال دهه ۱۳۱۰ نیز که بعدها، پس از مرگ نویسندگان‌شان و سقوط سلسله پهلوی، منتشر شدند همین نگاه را صورت‌بندی می‌کردند، ولو نه رضایتمندانه بلکه کمابیش با چاشنی نوعی دلخوری از کشورداری یا خلق‌و‌خوی شخص پادشاه. حاج‌علی رزم‌آرا از رجال نظامی رده‌بالای دهه ۱۳۱۰ نقش رضاشاه در واپسین سال‌های پادشاهی‌اش را با متانت چنین وصف کرد: «هر کسی مشغول کار و اقدام و عمل خود بود و کسی قدرت نداشت کوچک‌ترین اظهار وجود یا اظهار حیاتی نماید. در حقیقت شخص او [رضاشاه] بود که برای هرگونه امور و هرگونه کاری تصمیم گرفته، امر می‌داد و انجام آن را مراقبت می‌نمود.»^۳ گوهر اظهار نظر باقر کاظمی، از رجال سیاسی رده‌بالای دهه ۱۳۱۰، نیز درباره نوع عاملیت رضاشاه چندان توفیر نداشت، گرچه با استفاده از زبانی گزنده به روی کاغذ آمده بود: «دیکتاتور با غرور و نخوت و تبختری که پیدا کرده بود به احدی اعتنا

۱. همان، ص ۷۰.

۲. علی دشتی، پنجاه و پنج (تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴)، صص ۵۰ تا ۵۲.

۳. حاج‌علی رزم‌آرا، «بعد از شهریور ۱۳۲۰»، در کامبیز رزم‌آرا و کاوه بیات (گردآورندگان)، خاطرات و اسناد سپهبد حاج‌علی رزم‌آرا (تهران: پردیس دانش، ۱۳۹۲)، ص ۱۳۰.

نمی‌کرد و مسلماً خود را از همه بالاتر و باعلاقه‌تر به کشور تصور می‌کرد. هیئت وزرا و مجلس هم به طوری که در ممالک متمدن وجود دارند در ایران ابداً وجود خارجی ندارند و همه نوکر شخص دیکتاتور بوده و به خود اجازه فکر کردن در امور کشور نمی‌دهند.^۱ حسن ارفع از افسران عالی‌رتبه ارتش در دهه ۱۳۱۰ نیز بعدها همین ارزیابی را با لحنی بس محتاطانه در هنگامی به دست داد که خودش در حیات و فرزند رضاشاه بر مصدر قدرت بود: «خود کامه‌ای خیراندیش بود و در عین حال بسیار دقت می‌کرد که به قانون اساسی کاری نداشته باشد. کشور مجلسی داشت و نمایندگانی، اما آن‌ها همه لوایح دولت را تصویب می‌کردند و هیئت وزیران نیز تمام پیشنهادات آن‌ها را می‌پذیرفت، چرا که این پیشنهادها همیشه مطابق امیال و خواسته‌های شاه بود.»^۲ ارزیابی‌های هر پنج رجل رده‌بالای دهه ۱۳۱۰، چه ارزیابی‌های مثبت نفیسی و دشتی با اتکا بر دست‌آوردهای دوره رضاشاهی و چه ارزیابی‌های منفی رزم‌آرا و کاظمی با تکیه بر روان‌شناسی فردی پادشاه و چه ارزیابی ارفع با استناد به روش کشورداری رضاشاه، جزئی از فضای فکری مسلطی بودند که هم دگرگونی‌های مثبت و هم دگرگونی‌های منفی دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ را یکسره به عاملیت شخص شاه منتسب می‌کردند.

داستان تا این جا روشن اما گمراه‌کننده است. حتی اگر کار رضاشاه همواره به تمامی رهبری می‌بود و کار سایرین نیز همیشه فقط پیروی، باز هم چنین آمیزه‌ای از آرایش رهبری و پیروی به هیچ وجه به معنای انحصار فاعلیت در ید پادشاه نبود. رهبری و فاعلیت به هیچ وجه دو روی یک سکه واحد نبودند. اصلاً چه بسیار رهبران مقتدر در طول تاریخ که چندان فاعلیت نداشتند و چه بسیار پیروان محض که فاقد فاعلیت نبودند. مسئولیت حقوقی و فاعلیت نیز به همین قیاس به هیچ وجه دو روی سکه

۱. باقر کاظمی (مذهب‌الدوله)، یادداشت‌هایی از زندگانی باقر کاظمی، جلد چهارم، به کوشش داوود کاظمی و منصوره اتحادیه (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۳)، ص ۲۶۵.

۲. حسن ارفع، در زمانه پنج شاه، ترجمه مانی صالحی علامه (تهران: نشر ماهی، ۱۳۸۷) [انتشار به انگلیسی در سال ۱۹۶۴]، ص ۳۲۷.

واحدی نبودند. پادشاه در مقام شخص اول مملکت البته در قبال بسیاری از سیاست‌ها و اقدام‌ها مسئولیت حقوقی داشت اما نه ضرورتاً فاعلیت. انتساب انحصاری فاعلیت به پادشاه فقط تصویری ساده‌انگارانه از دگرگونی‌های اجتماعی در تاریخ به دست می‌دهد. ترسیم چنین تصویری نه تاریخ‌نگاری که ساده‌سازی تاریخ است، نوعی تاریخ‌نگاری ضدتاریخی. در این نوع از تاریخ‌نگاری کژدیده، بنا به جمع‌بندی واقع‌گرایانه مورخی برجسته، «جنبشی مردمی برای ایجاد دولت مرکزی قوی و اجرای دامنه وسیعی از اصلاحات اجتماعی و اقتصادی... تدریجاً به نمایشی تک‌نفره و... هویتی انتزاعی زیر عنوان رضاشاه تقلیل یافت.»^۱ دگرگونی‌های اجتماعی در تاریخ از برآیند نقش‌آفرینی‌های فاعلان متکثر و متنوع سرچشمه می‌گیرند. حتی بی‌قدرت‌ترین بی‌قدرتان و بی‌صداترین بی‌صدایان نیز درجه گاه حتی محسوسی از فاعلیت در دگرگونی‌های اجتماعی داشته‌اند. غفلت از احتساب فاعلیت سایر بازیگران به تصویری ساده‌انگارانه از تاریخ می‌انجامد که ناتوان از دربرگیری پیچیدگی‌های پرشمار فرایند دگرگونی اجتماعی است. چنین رویکردی فقط به کژدیده‌سازی تصویر گذشته ختم نمی‌شود، نوعی ناتوان‌سازی در بسیج نیروها برای تغییر در لحظه اکنون را نیز رقم می‌زند. ذهنیت‌های خام‌اندیشانه‌ای که تغییر اجتماعی در تاریخ گذشته را به‌خطا فقط محصول خواست و اراده و عملکرد فردی واحد می‌انگارند پروژه تغییر اجتماعی در لحظه اکنون را نیز متناسباً به‌خطا فقط در گرو برآمدن منجی واحد قلمداد خواهند کرد. در جایی که تغییر اجتماعی در گرو هم‌بستگی و هم‌سویی و هم‌یاری انواع متکثری از سوزده‌های تغییر است، از بطن غلبه ایده‌ای ساده‌انگارانه درباره دگرگونی اجتماعی طی تاریخ گذشته فقط طرح‌های خام‌دستانه برای ایجاد تغییر در لحظه اکنون میان دگرگونی‌طلبان سر بر خواهد آورد. دگرگونی‌طلبانی متکی بر تصویر ساده‌انگارانه از گذشته تاریخی ضرورتاً

1. Kaveh Bayat, "The Pahlavi School of Historiography on the Pahlavi Era", in Touraj Atabaki (editor), *Iran in the 20th Century: Historiography and Political Culture* (London and New York: I. B. Tauris, 2009), p. 113.

از درک الزامات پرشمار دگرگونی اجتماعی در لحظه اکنون نیز به غایت عاجزند. از این رو تاریخ‌نگاری کژدیده‌ای از این دست فقط بر درکی ساده‌انگارانه از تاریخ گذشته دلالت نمی‌کند، مانعی برای ایجاد تغییر در لحظه اکنون نیز پدید می‌آورد. شیوع شعار «رضاشاه روحت شاد» در جمع سلطنت‌طلبان و مشروطه‌خواهان طی سال‌های اخیر به یک معنا بازتاب‌نشت موفقیت‌آمیز نتایج چنین تاریخ‌نگاری تقلیل‌گرایانه‌ای به بدنه بخشی از افکار عمومی است: انتساب همه اصلاحات دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ به عاملیت شخص پادشاه. رویکرد ساده‌انگارانه‌ای از این دست به تاریخ گذشته عملاً بسیج لازم برای اجرای پروژه تغییر اجتماعی در لحظه اکنون را نیز عقیم می‌کند، زیرا طی طریق جامعه در مسیر پریچ‌وخم تغییر اجتماعی را خام‌اندیشانه در گرو به صحنه آمدن مجدد «نمایشی تک‌نفره» می‌انگارد با نقش‌آفرینی «مردی بزرگ» که «در همه شئون بهبودی فراهم سازد و بنیادی در زندگی بگذارد که همه چیز آن با آن‌چه بوده است فرق داشته باشد».

حرف به هیچ وجه بر سر این نیست که رضاشاه در مقام شخص اول مملکت بر دگرگونی‌های اجتماعی دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ تأثیر نداشت. البته که داشت. حرف فقط بر سر ضرورت احتساب فاعلیت سایر سوزده‌های متکثر تغییر اجتماعی است برای نیل به درک تاریخی‌تر و واقع‌گرایانه‌تری که پیچیدگی‌های تغییر اجتماعی طی دهه ۱۳۱۰ را هر چه بیش‌تر در بر گیرد. به عبارت دیگر، به جای تاریخ‌نگاری سنتی با رویکرد «تاریخ از بالا» که فقط فاعلیت انواع نخبگان، خواه پادشاه و خواه دربار و روشن‌فکران و دولت‌های بیگانه، را در دگرگونی‌های اجتماعی به حساب می‌آورد، این‌جا تأکید بر ضرورت بسط و تعمیق تاریخ‌نگاری اجتماعی با رویکرد «تاریخ از پایین» است که شناسایی و صورت‌بندی فاعلیت‌های متکثر و متنوع فراموش‌شده انواع فرودستان در دگرگونی‌های اجتماعی را نیز در دستورکار قرار می‌دهد.

تا جایی که به تاریخ‌نگاری اجتماعی درباره عاملیت‌های فراموش‌شده انواع فرودستان در ایران دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ برمی‌گردد، مورخان طی

سال‌ها انواعی از فرودستان نظیر کارگران^۱ و عشایر^۲ و زنان^۳ و دهقانان^۴ و روستاییان^۵ و جماعت‌های مردمی^۶ و «طبقات خطرناک»^۷ را به‌قوت بررسی کرده‌اند. بااین‌حال، شناسایی و صورت‌بندی فاعلیت «مستمندان» به‌طور کلی و «مستمندترین مستمندان» به‌طور خاص تاکنون هرگز در دستورکار پژوهش‌های تاریخی قرار نگرفته است. رگه‌های گاه‌پررنگی از مستمندان در سوزه‌های بررسی‌شده‌ای نظیر کارگران و روستاییان و جماعت‌های مردمی و «طبقات خطرناک» و غیره همواره حضور داشته‌اند اما تاکنون هرگز مجزا سوزۀ تاریخی‌نگاری تحلیلی نبوده‌اند.

در حدی که به موضوع تاریخ ایران دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ مربوط می‌شود، غفلت از مستمندترین مستمندان در پژوهش‌های مورخان چپ، که طبق تعریف باید اصلی‌ترین متولی شناسایی فاعلیت‌های فرودستان باشند، عمدتاً از رسوب برنامه سیاسی بخش اعظم جریان‌های چپ انقلابی در تاریخ معاصر ایران سرچشمه می‌گرفته است. اکثر جریان‌های چپ انقلابی، با الهام از ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم، کارگزار اصلی انقلاب سوسیالیستی را عمدتاً در جمع پرولتاریای صنعتی به‌طور خاص و

۱. پنگرید به دو مقاله از توج اتابکی با عنوان‌های «غیاب کارگران در فراروایت‌های تجربه مدرنیته در ایران: عاملیت کارگران در گسترش گفت‌وگو میان توسعه اجتماعی» و «کار و کارگر در صنعت نفت ایران، ۱۹۰۸/۱۲۸۷ تا ۱۹۵۱/۱۳۳۰» در توج اتابکی، تاریخ فرودستان: جستارهایی در تاریخ اجتماعی کارگری و ملی ایران، ترجمه یوسف صفاری (تهران: نشرچشمه، ۱۴۰۰)؛ کاوه احسانی، محیط مصنوع و شکل‌گیری طبقه کارگر صنعتی: تاریخ اجتماعی کار در صنعت نفت ایران (۱۳۲۰-۱۳۸۷)، ترجمه مارال لطیفی (تهران: شیرازه کتاب‌ما، ۱۳۹۸)؛ و کاوه بیات، «در کنار، یا برکنار از کارگران ایران: آبادان، اردیبهشت ۱۳۰۸»، در توج اتابکی، دولت و فرودستان: فراز و فرود تجدد آمرانه در ترکیه و ایران، ترجمه آرش عزیزی (تهران: ققنوس، ۱۳۹۰).

۲. استفانی کرونین، «رضاشاه و فروپاشی قدرت عشایر بختیاری در ایران»، در استفانی کرونین (گردآورنده)، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین: دولت و جامعه در زمان رضاشاه، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر (تهران: جامی، ۱۳۸۲).

۳. افسانه نجم‌آبادی، «اقتدار و عاملیت: بازنگری کنشگری زنان در دوره رضاشاه»، در اتابکی، دولت و فرودستان: و هوشنگ شهابی، «ممنوعیت حجاب و پی‌آمدهای آن»، در کرونین (گردآورنده)، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین.

۴. فرهاد کاظمی و پروانه آبراهامیان، «دهقانان غیرانقلابی در ایران معاصر»، در پروانه آبراهامیان، مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی (تهران: شیرازه، ۱۳۷۶).

۵. استفانی کرونین، «اصلاحات از بالا، مقاومت از پایین: مخالفان نظم نوین در ایران، ۱۹۲۹-۱۹۲۷»، در اتابکی، دولت و فرودستان.

۶. پروانه آبراهامیان، «نقش جمعیت‌های مردمی در سیاست ایران ۱۳۳۲-۱۳۸۵»، در پروانه آبراهامیان، مردم در سیاست ایران: پنج پژوهش موردی، ترجمه بهرنگ رجبی (تهران: نشرچشمه، ۱۳۹۴).

7. Stephanie Cronin, "The Dark Side of Modernism: The 'Dangerous Classes' in Iran", in Stephanie Cronin, *Social Histories of Iran: Modernism and Marginality in the Middle East* (New York: Cambridge University Press, 2021).

طبقه کارگر به طور عام می‌جسته‌اند. بر این مبنا، مستمندترین مستمندان به هیچ وجه سوژه تغییر انقلابی محسوب نمی‌شده‌اند. چنین نگاهی، از باب نمونه، در اصلی‌ترین پژوهش تاریخی احسان طبری درباره ایران عصر رضاشاه به تصریح درج شده است: «توده‌های فقیر... پایگاه اجتماعی ضرور مناسب برای ایدئولوژی مارکسیستی نبودند.»^۱ اگرچه سنجش طبری از عیار سوژگی توده‌های فقیر به جد محل تردید است، وصفی که از کم‌وکیف زندگی‌شان به دست می‌دهد اعتبار دارد: «مردمی خانه‌به‌دوش، یکتاقبا، بی‌سروسامان، گرسنه و نیم‌گرسنه... که بلایای طبیعی و اجتماعی، بدون مانع، آن‌ها را گروه‌گروه نابود می‌کرد و خود در ژرفای بی‌خبری و سرکوفتگی برده‌وار به سر می‌بردند.»^۲ رفت‌وبرگشت‌های طبقاتی و تبادل فرهنگی بین «مستمندترین مستمندان» و «طبقه کارگر» عملاً قانون ظروف مرتبطه را در حیات طبقات فرو دست اجتماعی چنان معتبر ساخته است که غفلت برنامه سیاسی بخش اعظم جریان‌های چپ انقلابی از عیار سوژگی مستمندترین مستمندان را موجه جلوه نمی‌دهد. تاریخ‌نگاری اجتماعی درباره ایران دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ هنوز نیز مهر پررنگ چنین غفلتی را از جبین نزدوده است.

از این رو ذخیره - از سایر زوایا - ارزشمند پژوهش‌های تاریخی درباره ایران دهه ۱۳۱۰ بر مسیر تحقیقاتی‌ام درباره مستمندترین مستمندان نوری تاباند. اصلی‌ترین تکیه‌گاه‌های روایتی که این جا به دست داده‌ام به ترتیب اهمیت عبارت بوده‌اند از اولاً اسناد منتشر نشده اداری^۳ و ثانیاً اسناد رسمی

۱. احسان طبری، جامعه ایران در دوران رضاشاه: یک تحلیل عمومی (بی‌جا: حزب توده ایران، ۱۳۵۶)، ص ۱۳۷.
 ۲. احسان طبری، فروپاشی نظام ستی و زایش سرمایه‌داری در ایران: از آغاز تمرکز قاجار تا آستانه انقلاب مشروطیت (بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا)، ص ۳۸.
 ۳. از میان انواعی از آرشیوها که محل رجوع بوده‌اند، در کتاب حاضر فقط از اسناد «آرشیو ملی ایران» و «مرکز اسناد اصفهان» و «مرکز اسناد همدان» (هر سه از زیر مجموعه‌های «سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران»)، کتابخانه بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، «سامانه ملی قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران»، و آرشیو مؤسسه بین‌المللی تاریخ اجتماعی واقع در آمستردام بهره برده‌ام، البته بیش‌ترین تکیه را بر اسناد محفوظ در «آرشیو ملی ایران»، واقع در تهران، داشته‌ام. نشانی هر برگ از سند منتشر نشده‌ای را که محل ارجاعم بوده است در زیر نویس‌ها آورده‌ام. در هر زیر نویس مشخص کرده‌ام که سند محل ارجاع مشخصاً از کدام پرونده اخذ شده است. خواننده برای رؤیت مشخصات هر پرونده می‌تواند با توجه به شماره‌ای که برایش مشخص کرده‌ام به فهرست «اسناد منتشر نشده» در قسمت «منابع» در انتهای کتاب رجوع کند.

منتشرشده انواع سازمان‌های نوپای دولتی عمدتاً طی دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰^۱ و ثالثاً اسناد منتشرشده‌ای^۲ که با همت بلند سندپژوهان به دست‌مان رسیده است.

هنگام بازیابی رگه‌هایی از گذشته تاریخی در آینه اسناد نه عزم کردم هیچ روایت کلان از پیش ساخته‌ای را به کرسی بنشانم، نه کوشیدم روایت‌های تحلیلی تدریجاً ساخت یافته‌ام را با کلیت یا اجزای فلان یا بهمان چارچوب نظری عاریتی بیارایم. مُصرانه هم از تحمیل انواع چارچوب‌های نظری به انبوه داده‌های اسنادی پرهیختم، هم از گزینش اسناد با قطب‌نمای تحلیل‌های کلان پیشاپیش موجود. به‌جد دوری جستم از کژراهه پیر فرزانه‌مان: «تنها با گزین کردن واقعیات نمونه‌وار که مظهر بروز قوانین نهانی تاریخ است... می‌توان مسیر حقیقی تاریخ را ترسیم کرد.»^۳ هر چه باشد، در پی تاریخ‌نگاری تحلیلی بودم نه تاریخ‌پردازی تجربیدی. اجرم را نیز گرفتم. گمان می‌کنم با حرف‌شنوی فوق‌العاده محتاطانه و منتقدانه از انبوه داده‌های خُردی که آهسته‌آهسته و ذره‌ذره در اسناد می‌یافتم سرانجام به چارچوب تحلیلی کلانی نیز رسیده باشم. امروز در پی گذشتِ دهه‌ها از دهه ۱۳۱۰، کشاکش مستمندان و دیوان‌سالاران به رگه‌های پررنگی از کشمکش میان‌شان تبدیل شده است. چارچوبی تحلیلی که برای ترسیم کشاکش‌شان طی دهه ۱۳۱۰ به دست داده‌ام کشمکش‌شان در ایران امروز را البته تبیین نمی‌کند اما سطح بحث درباره‌اش را ارتقا می‌بخشد.

۱. ذیل «اسناد رسمی دولتی» در قسمت «منابع» در انتهای کتاب.

۲. ذیل «اسناد منتشرشده» در قسمت «منابع» در انتهای کتاب.

۳. طبری، فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران، ص ۶.

از نخستین سال مرگ نویسنده کتابچه قانون بلدیّه، مصوب ۱۲۸۶ خورشیدی در اولین دوره مجلس شورای ملی، خیلی نگذشته بود که نوشته‌اش نیز به تاریخ پیوست. مرگ نویسنده در بهار ۱۳۰۸، بر اثر سانحه رانندگی در مسیر بوشهر به شیراز^۱، بعدها بحث‌های داغی برانگیخت.^۲ اما مرگ نوشته‌اش در بهار ۱۳۰۹، به دلیل انطباق نیافتگی با مختصات ایران، بعدها دیگر نه‌چندان بحثی برانگیخت و نه‌چندان آماج بازخوانی معتبری قرار گرفت. قانون بلدیّه ۱۲۸۶ تقریباً حوالی نخستین سال مرگ نویسنده‌اش به قانون بلدیّه ۱۳۰۹ جای سپرد. اگر بنا بر مرئی‌سازی مبانی تاکنون نامرئی

۱. وزارت داخله، «رونوشت تلگراف حکومت بنادر جنوب به وزارت فلاح و تجارت و فوائد عامه به نمرة ۱۰۱۱»، ۲ اردیبهشت ۱۳۰۸، در پرونده شماره ۳۰.

۲. نوه دختری کاشف‌السلطنه در کتابی که در دهه ۱۳۷۰ خورشیدی درباره پدر بزرگ نوشت کماکان بر قتل برنامه‌ریزی‌شده کاشف‌السلطنه اصرار می‌ورزید: «کاشف‌السلطنه چهار هزار نهال و چیزهای دیگر را در هند رسماً خرید و به ایران آورد. این اجازه را هم با اطلاع دولت انگلیس به او دادند، چون فکر می‌کردند که موفقیت او محال است و مانعی ندارد و بعد که دیدند او در کارش موفق است و خطری برای صادرات جای انگلیس می‌تواند محسوب شود، خودش را از بین بردند... ابهامات در مورد کشته شدن کاشف‌السلطنه و شایعات این که نفر عقب او... با گلوله او را کشته و بعد اتومبیل را پرت کرده‌اند، تا به امروز نه‌تنها به شدت خود باقی است، بلکه غیر از این نمی‌تواند باشد که شخص مشکوکی... که مأمور پلید انگلیس بود، او را کشته و [با] کمک راننده اتومبیل را به دره پرت کرده است.» بنگرید به ثریا کاظمی، حاجی محمد میرزا کاشف‌السلطنه چایکار، پدر چای ایران (تهران: سایه، ۱۳۷۲)، صص ۳۵ و ۷۳.

کشاکش میان مستمندان و دیوان سالاران طی دهه ۱۳۱۰ باشد باید محورهای محل نزاع میان موافقان و مخالفان تصویب قانون بلدیۀ ۱۳۰۹ را شناخت. اما چنین شناختی بدون بازشناسایی خط سیری که از نقطۀ مبدأ تصویب قانون بلدیۀ ۱۲۸۶ تا نقطۀ مقصد تصویب قانون بلدیۀ ۱۳۰۹ امتداد داشت میسر نخواهد شد.

سال حرکت، سالیان فترت

در همان سالی که محمد میرزا قاجار قوانلو ملقب به کاشف السلطنه، نویسنده قانون بلدیۀ ۱۲۸۶، نخستین رئیس بلدیۀ تهران^۱ شده بود، قهرمان میرزا عین السلطنه چنین وصفش کرد: «رئیس بلدیۀ محمد میرزای کاشف السلطنه... در آب مقدس رودخانه سن تقدیس شده علم و سواد ی ندارد. فرانسه طوطی واری می داند. آدم کاره ای نیست. اما چون پاریس بوده بر ماها تفوق دارد.»^۲

وصفی که عین السلطنه از شخصیت کاشف السلطنه به دست داده بود در صفحات بعدی تاریخ چندان برجسته نشد اما وصفی که از سیاق قانون نویسی در صدر عصر مشروطه عرضه کرد بعدها بارها و بارها درباره بسیاری از قوانین، از جمله قانون تنظیم شده کاشف السلطنه^۳، نیز تکرار شد: «این پارلمنت ما ترجمه کرده است قوانینی که هر یک در عهدی جاری و ممضی شده و می خواهد به آن واحد در این مملکت مجری شود. ترجمه با اصل فرق دارد. خوب بود ملاحظه می کردند هر ماده قانونی با ماده دیگر چه قدر مدت و طول زمان داشته. این ها هم به همان ترتیب رفتار کنند، نه

۱. «قابل توجه ریاست بلدیۀ»، صبح صادق، نمرة ۹۴، به تاریخ ۲۲ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۵ [۱۰ مرداد ۱۲۸۶]، ص ۱.

۲. قهرمان میرزا سالور عین السلطنه، روزنامه خاطرات عین السلطنه، جلد سوم: روزگار پادشاهی محمد علی شاه و انقلاب مشروطه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار (تهران: اساطیر، ۱۳۷۷)، ص ۱۸۳۰.

۳. احمد مجد الاسلام کرمانی نویسنده کتابچه قانون بلدیۀ را نه کاشف السلطنه بلکه مشیر الملک (بعدها میرزا حسن خان مشیرالدوله) می دانست. ضمن گزارشی که از جلسۀ چهارم محرم الحرام ۱۳۲۵ در مجلس شورای ملی داد

قانون اساسی یا حریت و مساوات و آزادی مطبوعات که بعد از مرور دهور و زمان و پس از سیصد چهارصد سال ترقی مملکت و تمدن ملت هر یک را در موقع خود جزو قانون کرده اند یک مرتبه ترجمه کرده به دست مردم بدهند. معلوم است آن زحمتی که فلان مؤلف کشیده در ترجمه آن مترجم نبرده. آن کسی که دانه دانه این قوانین را از سلطنت مستقله اخذ کرده با آن که ترجمه آن را می کند و می خواهد یک ملت وحشی را پیرو آن کند فرسنگ ها مسافت است.»^۱

عین السلطنه بیراه نمی گفت. کاشف السلطنه فقط متون مرجعی را ترجمه کرده بود، کما این که وقتی شیخ علی محمد علائی وکیل نظنز در اولین دوره مجلس شورای ملی از مرتضی قلی صنیع الدوله رئیس مجلس پرسید «این نظام نامه از منشآت است یا ترجمه؟» بلافاصله از ریاست مجلس جواب شنید که «ترجمه است ولی باید در مجلس تصحیح و تنقیح شود.»^۲ منظور شیخ علی محمد همان بود که کتابچه قانون بلدیه نام گرفت، مشتمل بر هم قانون و هم نظام نامه، چه وقتی میرزا فضل علی آقا تبریزی، وکیل تبریز، در همان جلسه پرسید «این نظام نامه است یا قانون بلدیه؟» بلافاصله رئیس مجلس درآمد که «هم نظام نامه و هم قانون.»^۳

→

در ندای وطن نوشت: «فصل نظام نامه اداره بلدیه که جناب مشیرالملک مدظله ترجمه و تألیف فرموده بودند قرائت شد... انصافاً جای بسی تشکر است بلکه یک دنیا باید از جناب مشیرالملک ممنون و متشکر باشیم که این بزرگوار یک تنه به قدر چندین مصنف و مقنن کار می کند. از طرفی نظام نامه اداره بلدیه ترجمه و تألیف فرموده از طرفی به تحریر دستورالعمل حکام و نظام نامه حکومت ها و آیین تکلیف وزارت خانه ها اقدام می فرمایند بلکه اساس آزادی مملکت و آسایش و آزادی ملت را فراهم می فرمایند.» بنگرید به ندای وطن، شماره ۱۲، ۱۳ محرم الحرام ۱۳۲۵ [۶ اسفند ۱۲۸۵]، ص ۱. در هیچ یک از نوشته ها درباره مشیرالدوله چنین ادعای تکرار نشده است، از جمله معتبرترین و مفصل ترین شان که کتابی مبسوط در ۶۸۰ صفحه است: محمدابراهیم باستانی پاریزی، تلاش آزادی: محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله پیرنیا (تهران: نوین، ۱۳۵۴). انتخاب کاشف السلطنه در مقام عضو انجمن بلدیه تهران و سپس برگماری اش در مقام ریاست اداره بلدیه تهران در اولین دوره شکل گیری بلدیه نوین علی القاعده فرضیه ترجمه و تألیف کتابچه قانون بلدیه به قلم هم او را تقویت می کند. آیا میرزا حسن خان مشیرالدوله نیز در تدقیق و جرح و تعدیل متن تنظیم شده کاشف السلطنه هنگام ارائه اش به مجلس شورای ملی نقشی داشته است؟ اگر آری، چه نقشی؟ سهم هر یک از این دو شخصیت یا احياناً سایر رجال سیاسی و علمی در تهیه کتابچه قانون بلدیه چه بوده است؟ پاسخ این پرسش ها هنوز معلوم نیست.

۱. عین السلطنه، روزنامه خاطرات عین السلطنه، جلد سوم، ص ۱۸۲۵.

۲. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره اول، جلسه ۴۱، یکشنبه ۴ محرم ۱۳۲۵ [مطابق با ۲۷ بهمن ۱۲۸۵]، در روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران (تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۲۵)، ص ۸۱.

۳. همان.

اشتیاق وکلای اولین دوره مجلس شورای ملی برای تصویب قانون بلدیہ عمدتاً از آن رو بود که بتوانند از رهگذر سپردن اداره برخی از مسائل شهری به انجمن‌ها و اداره‌های بلدی از زیر بار روزافزون امور روزمره شهرها رهایی یابند. سخن سید حسن تقی‌زاده وکیل تبریز مظهری از همین اشتیاق بود: «باید مجلس بلدیہ را تشکیل داد و دست مردم را گرفته برد آن‌جا که نان و گوشت خود را از آن‌جا بخواهند.»^۱ پس از تصویب قانون بلدیہ در سال ۱۲۸۶ خورشیدی انجمن‌های بلدی به تدریج در شهرهایی نظیر تهران و تبریز ورشت و مشهد و انزلی و اصفهان و قزوین تأسیس شدند. سال ۱۲۸۶ برای مسائل شهری نیز سال حرکت بود. اما مجلس که به توپ بسته شد عملاً انجمن‌های بلدی نیز از هم پاشیدند و حتی پس از دوره استبداد صغیر نیز از نو سر برنیاوردند. سالیان فترت در پیش بود.

قانون اجرا ناپذیر

دهه ۱۳۰۰ که فرارسید، صداهای اعتراضی سیاست‌مداران درباره اجرا ناپذیری هم قانون و هم نظام‌نامه که سرجمع با عنوان کتابچه قانون بلدیہ عرضه شده بودند بیش از پیش بلند شد. خلیل فہیمی، وکیل قوچان در ششمین دوره مجلس، در آبان ۱۳۰۵ در صحن علنی مجلس گفت که «قانون بلدی که در ابتدا نوشته‌اند... یک مدتی در موقع اجرا با اشکالات و اختلافاتی دچار [شد...] که بالاخره غیر مجرا»^۲ ماند. سید یعقوب انوار وکیل شیراز در همان جلسه تأکید کرد که «در دوره [های] چهارم و پنجم [مجلس شورای ملی] ورد زبان تمام آقایان نمایندگان این بود که باید قانون بلدیہ بیاید به مجلس و بلکه شهر طهران به صدای بلند این جمله را می‌گفتند که

۱. سید حسن تقی‌زاده، مقالات تقی‌زاده، جلد هشتم (تقی‌زاده در مجلس: نطق‌های مجلس شورا: دوره‌های اول، دوم، پنجم و ششم)، زیر نظر ایرج افشار و به کوشش مصطفی نوری و رضا آذری شہرستانی (تهران: توس، ۱۳۹۰)، صص ۵۲ و ۵۳.

۲. صورت مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم، جلسه ۳۱، یکشنبه ۲۹ آبان ۱۳۰۵، ص ۴۰۴.